



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۱۲/۱۶

ولی احمد نوری

مبارزه در برابر خشونت علیه زن!

هفته ای که گذشت در بسی کشور های جهان و منجمله خوش بختانه در کشور جنگ زده ما افغانستان عزیز، محافل نشراتی، ادبی و هنری به مقصد مبارزه در دفاع از حقوق حق زن برگزار شده بود که بحث ها و سخنرانی هایی را به همراه داشت. راستی زن این زیباترین مخلوق طبیعت و موجود خلاق همواره در ادوار تاریخ از سوی مرد و نظام های مرد سالار مورد اذیت و آزار و خشونت واقع شده و تا هنوز هم در هیچ جا و هیچ کشوری زن کاملاً از زیر بار خشونت رهایی نیافته است، بخصوص در طی چهل سال اخیر در افغانستان ما شاهد وحشتناکترین خشونت ها علیه زن بوده ایم، گذشته از سنگسارهایی در طول تاریخ و لت و کوب های روز مره، شاهد گوش و بینی بریدن ها و بالاخره ضرب و شتم و سوزاندن فرخنده جوان و مسلمان را در جوار مسجد شاه دو شمشیره به یاد داریم. لذا لحظه ای نباید این ظلم و ستم را از یاد برد و به تاریخ سپرد بلکه تا زمانیکه خشونت علیه زن به اشکال مختلف وجود داشته باشد ايجاب می کند برای محو کامل آن هر نوع مبارزه نیز ادامه یابد بل اخص ضرورتاً بیشتر از مرد ها وظیفه و مسؤولیت زن است که از جنسیت و حقوق حق انسانی خود به صورت خستگی ناپذیر دفاع نماید. بلی باید تا پای جان در برابر این عمل شنیع و ناشایست غیر انسانی مبارزه بی امان صورت گیرد، خلاصه در این ارتباط جا دارد یاد آور شوم:

با کنجکاوی به پروگرام تلویزیونی "رویداد" که با گرداندگی ژورنالیست عالی مرتبت و دانشمند جهان ژورنالیزم، جناب عنایت شریف از تلویزیون آریانا افغانستان پخش گردید، با گوش دل گوش دادم و برای هر جمله، هر تبصره و هر صحنه آن از ریختن اشک جلوگیری نتوانستم و صد ها بار بر این فرزند صدیق و دانشمند افغانستان عنایت شریف که الحق کار شان "عنایتی" است در حق وطن و وطنداران "شریف" شان و می زبید از دل و جان به ایشان تبریک گفت و به این حس وطن دوستی و قدرت و اصالت ژورنالیستی شان بالید.

بهترین انتخاب شان را که برای نمونه هایی از خشونت انسان مرد بر انسان زن در افغانستان "نادیه انجمن" و "فرخنده" را مثال آوردند، بسیار بجا و نهایت مهم بود. خاصاً آهنگ زیبایی را که با استفاده از شعر ملکوتی "نادیه انجمن" به آواز گیرا و زیبای شهلا خلاند پخش گردید باید به ایشان تبریک عرض کرد. به اجازه شان آن غزل آسمانی نادیه انجمن روانشاد را در اینجا تکرار می آورم که درس و عبرتی باشد برای پیروان خشونت بر زنان

نادیا انجمن

نیست شوقی که زبان باز کنم از چه بخوانم؟
من که منفور زمانم، چه بخوانم چه نخوانم
چه بگویم سخن از شهد، که زهر است به کامم
وای از مشتش ستمگر که بکوبیده دهانم
نیست غمخوار مرا در همه دنیا که بنازم
چه بگریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بنالم
من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
که عبث زاده ام و مهر بیاید به دهانم
دانم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم
گرچه دیری است خموشم، نرود نغمه زیادم
زانکه هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم
یاد آن روز گرامی که قفس را بشگافم
سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم
من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم
دخت "افغانم" و برجاست که دایم به فغانم

** * **

بی مناسب نخواهد بود در این جا یک غزل ناب و ملی و پر از درد "شیون کابلی" را که خطاب به زن افغان است بیاوردم. این سروده شیون کابلی تحت عنوان (فکر جوان) بیشتر از پنجاه سال قبل به مناسبت جریان نوین آزادی زنان در افغانستان (از بین رفتن چادری در سال ۱۳۳۸ شمسی ۱۹۵۸ میلادی) در عهد فرمانروایی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به جواب نشیده استقبالیه میرمن "شیرین مجروح" رقم شده است که من آنرا در کتاب زندگی شیون کابلی در صفحه ۴۵ نشر نموده نمودم.

(فکر جوان)

شعر شیرین تو ای میرمن با دل و جان
شاد باشی که دلم شاد نمودی از مهر
دعوی علم ندارم، بخودم معلوم است
لیک تقدیر بمن سوز و گدازی دادست
نیستم شاعر و نی برگ و نوایی زسخن
خون ما عاری رنگ است و گر نه جایش
ما چهل سال ازین پیش جدل ها کردیم
لیک دست قوی دشمن و جمعی خائن
ارتجاع آمد و ظلمت سر تنویر انداخت
شکر که آمال چهل ساله بری آورده
میهن ما که در آن بیشه شیران بودی
قامت سرو خمیده، رُخ گل پژمرده
نه به گل شور و فغانی کند از دل بلبل
مردی و وفق، از آن دائره بر چیده بساط
حال او حالت نزع است سر قربانی
عرق شرم به مستقبل آن باید ریخت
مادر زار وطن بی کس و فرزندانش
ترك کردست خلف سنت اسلافی خویش
هر جوان وصف نماید زفرانس و جرمن
کس نگوید که منم هموطن شاه شیر
یا که از کشور سلطان علاوالدینم
پدر خویش فراموش نمودند اکنون
یک وصیت به تو دارم نبری از یادش

به دل غمزده ام داد، بسی تاب و توان
ورنه من قابل وصف تو نبودم، میدان
که ندادست قضاء، هیچ بمن بهره از آن
که از آن شعله برون سرزده عشق افغان
در تب درد وطن سوخته، گویم هذیان
می برآورد سراز خاك گل لاله در آن
که مساوی بشود حق زنان بامردان
بگسلاندند زهم رشته این فکر جوان
محوشد قوه افکار و دل و چشم و زبان
شده در میهن ما صاحب مفکوره زنان
نیست جز جغد به ویرانه آن ناله کنان
چار موسم شده آنجا همه يك فصل خزان
نه به سروی بشود فاخته کوکو گویان
ماضی اش گشته فراموش و به اولاد وطن
سگ و قصاب و گدا منتظر پاره آن
چه جوابیست که داریم به پیش وجدان
همه دارند نفاق، از پی دارایی آن
در پی رسم اروپا ز دل و جان پویان
یا که با لندن و نیویارک بُود فخر کنان
یا از آن خاك که بود احمد ابدال جوان
که از او بود همه دشمن کشور به فغان
فخر دارند که دارند بسی ناپدران
مادری!! نیک نما، تربیه فرزندان

پسر و دختر خود تربیه خلق دهی
جز فداکاری و دانش نکند تکیه به هیچ
نیک دانند که مادر یکی و یک پدر است
یک خدا دارد و محبوب دگر جز او نیست
بیشتر از پدران کنون «دیرنیره»
مادران! بهر خدا! نوبت امروز شماس
نسل آینده سالم به وطن در کار است
با تقدس به زبان نام وطن ذکر کنند
تا نگویند تویی تاجک و یا از منگل
هر جوان فخر نماید که بُود مولد او
همه یک ملت و یک جان و برادر باشند
خانه ی تفرقه انداز، بسوزند و کنند
بت پرستی ننمایند، بتان را شکند
توده خاک وطن یک چمن گل سازند
نخل امید من آنوقت پُر از بر باشد
اگر آن وقت دل خاک نشد مسکن من
مست گردیده و از سرکنم آوان شباب
دانم آنروز که آینده کشور بی شک
نکند فرق اگر دی و پریرش ز امروز
آنزمان آرزوی خویش بفردای وطن

تا که خود را نشمارند ز جمع اعیان
نصب و منصب و دارایی و نام پدران
والدین دگران می نشود از ایشان
یک وطن دارد و باید که بود عاشق آن
درکف خویش از تربیه گیرید عنان
رشته کار بگیری ز دست پدران
که بُود راسخ و با بهره و هم با ایمان
بهر حفظش نمایند دریغ از سرو جان
یا که از غزنه و چنداو و یا از واخان
مشرقی، جاغوری و کابل و بلخ و پروان
نیک دانند که میهن بود، افغانستان
خاک شان بر سر و ایمن بشوند از شرشان
تا شود معبد بُت، خانه علم و عرفان
آبیاریش نمایند چو ابر نیسان
که ببینم همه را یکدل و یکرنگ و زبان
من هم آیم به ته پرچم آن نسل جوان
کف زخم، نغمه بخوانم، بروم رقص کنان
شود از پرتو افکار جوانان رخشان
سر امید بُود ، خاک تأسف پاشان
در ته خاک سیه کرده بگویم به فغان

حیف کین نیست به جز آرزوی ناشدنی
وای ازین قصر خیالی که ندارد بنیان

ماسکو ۱۹۶۴ میلادی